

سنگ

۲۹ ژوئیه ۲۰۰۹



روشنفکران مجازی!

در کمال تأسف مدتی است شاهد شکل‌گیری نوعی حرکت انحرافی در ارتباط با حکومت اسلامی، تحت تأثیر سیاست‌های محافل بین‌الملل هستیم. البته حرکات انحرافی طی سه دهه گذشته به هیچ عنوان نادر نبوده، با این وجود اگر بخواهیم حرکات روزهای نخست غائله ۲۲ بهمن را از این فهرست جدا کنیم، یعنی همان حرکاتی که نهایت امر تمامی گروه‌های سیاسی، فرهنگی و صنفی را به نفع چند محفل روحانی‌نمای شیعی مسلک از فضای کشور حذف کرد، حرکت فعلی از ویژگی‌هایی برخوردار است که از نظر اهمیت بسیار چشم‌گیر می‌نماید. نخست اینکه این حرکت بر نوعی «شکاف» در هیئت حاکمه اسلامی تکیه کرده. شکافی که بر خلاف چند دستگی‌های نخستین سال‌های «کودتای ۲۲ بهمن» دیگر حاکمیت را به سوی قدرت‌گیری سوق نمی‌دهد! کاملاً بر عکس، این نوع «شکاف» ابتکار عمل و حیطة کارورزی حکومت را به شدت تقلیل داده، و به احتمال زیاد طی روزهای آینده باز هم بیشتر تقلیل خواهد داد.

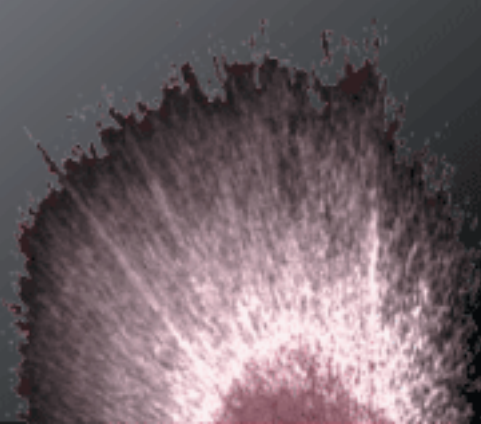
از طرف دیگر، برخلاف شکاف‌هایی که طی سه دهه گذشته در بدنه آنچه «جبهه انقلاب اسلامی» معرفی می‌کردند ایجاد شد، اینبار حمایت محافل بین‌الملل از جناحی که در نطفه «قدرت» قرار گرفته همچون دیگر بزنگاه‌ها آنقدرها قطعی و غیرقابل تغییر نمی‌نماید. حداقل حمایت جمعی از محافل بین‌المللی از آنچه «جنبش سبز» معرفی می‌شود، امروز به صراحت علنی شده، و بی‌دلیل نیست که بنگاه‌های خبرپراکنی به زبان فارسی هنوز دست از دامان این آیت‌الله و آن شیخ و شیخک تحت عنوان طرفداران «میرحسین» برنداشته‌اند. در صورتیکه استعفای شیخ مهدی بازرگان، نخست وزیر وقت آنقدرها از نظر رسانه‌های بین‌المللی از اهمیت برخوردار نشد! بعدها نیز پس از کودتا بر علیه جناح بنی‌صدر و مجاهدین خلق، و به همین صورت هنگام شکست کودتای سیدمحمد خاتمی، خبرگزاری‌ها عملاً مهر سکوت بر لب گذاشتند، تو گوئی سقوط رئیس‌جمهور «منتصب» در یک حکومت و حذف یکی از مهم‌ترین شبکه‌های شبه‌نظامی و سیاسی در کشور آنقدرها از اهمیت برخوردار نبوده! خلاصه می‌گوئیم، کسی از آنچه در ایران می‌گذشت، «ویراست» دیگری در تضاد با ویراست رسمی ارائه نمی‌داد. فضای رسانه‌ای در دامان نوعی «سکوت» فروافتاده بود که بیشتر علامت «رضای گردانندگان شبکه‌های خبری جهانی می‌بایست تلقی می‌شد. البته «اصل»، حداقل در ظاهر بر این بود که غرب با رخداد‌های ایران «مخالف» است! اینهمه در شرایطی که همین غرب اصلاً به خود زحمت حمایت از مخالفان را هم تحمیل نمی‌کرد.

حکومت اسلامی با تکیه بر همین روند «حذف فیزیکی» و «قدرت‌نمایی عقیدتی» - در اینجا به هیچ عنوان قصد مقایسه در میان نیست، ولی این نوع «دینامیسم ویژه سیاسی» پیشتر توسط بلشویک‌ها در اتحاد شوروی نیز تجربه شده بود - گام به گام از نخستین روزهای کودتای ۲۲ بهمن هم مواضع قدرت را به تصرف خود در می‌آورد، و هم مواضعی ساختگی و جدید با تکیه بر موج تبلیغات اختراع می‌کرد تا بتواند به صورتی کاملاً مجازی و صرفاً جهت سرکوب مخالفان در سطح جامعه آن‌ها را همه روزه به «تسخیر» خود درآورد! مسلماً قصد تاریخ‌نگاری در میان نیست؛ از جزئیات می‌باید صرف‌نظر کرده به اصل مطلب پردازیم. در نتیجه از بررسی چگونگی رشد این «جانور

مودی» در این مقطع صرف‌نظر می‌کنیم، ولی در این روند نخستین سکت‌های که رشد سرطانی غده نفرت‌انگیز حکومت اسلامی را در عمل متوقف کرد، بحرانی بود که در دوره سیدمحمد خاتمی تحت عنوان «اصلاح‌طلبی» ایجاد شد. هر چند بحران کذا نیز با آنچه امروز پیش آمده آنقدرها قابل قیاس نباشد.

اژدهای خونخوار حکومت اسلامی که تا آغاز دوره «اصلاحات» هر آنچه بلعید، بر بدنش گوشت شد و هر روز فربه‌تر و ظاهراً قدرتمندتر می‌نمود، در این دوره به بلعیدن دم و بالک‌ها و دست و پای خود پرداخت. پرائتزی باز می‌کنیم تا بگوئیم این غایت و نهایت تمامی نظام‌های فاشیست است. اینان نهایت امر به جان خود می‌افتند چرا که مخالفان را به حساب خود تماماً سرکوب و منکوب کرده‌اند! و در همین مقطع است که حساسیت ضعیفی نیز از جانب محافل غرب در مورد «رخداد‌های» ایران مشاهده می‌کنیم. به عبارت دیگر، این حکومت دست‌نشانده که از روز نخست تنها هدفش خدمت به سرمایه‌داری غرب بوده، زمانیکه به شاخک‌ها و باله‌های خود، یعنی همان منافع غرب دست‌درازی می‌کند، در بن‌بست نکوهش‌ها و سخت‌گیری‌های «رسانه‌ای» نیز قرار می‌گیرد. غرب که سال‌ها پیش از بحران «اصلاح‌طلبی» بدون در نظر گرفتن کشتار و سرکوب بی‌محابای ملت ایران، تحلیل‌های «هنرمندانه» و احساسی از «انقلاب» اسلامی را همه روزه در رادیو و تلویزیون‌ها سر هم می‌کرد، و در رسانه‌هایش فریاد ستایش از دوران سازندگی بهرمانی به آسمان بلند کرده این جرثومه ننگ و فساد را شخصیت «معتدل» و «میان‌رو» معرفی می‌کرد، به یک‌باره به این نتیجه عجیب و غیرمنتظره رسید که، آقا! در ایران دیکتاتوری به راه افتاده و دیکتاتوری اصلاً خوب نیست!

طی دوره اصلاحات، زمانیکه کودتای آقای خاتمی همچون کودتای «سبز» بر آب گوزید، غرب نیز شروع به جمع‌آوری بعضی «شهادی» خونین کفن خود در سرزمین ایران کرد. این‌ها را از کشور خارج نموده در باغچه‌های ینگه‌دنیائی و لندنی یکی یکی کاشتند به امید آنکه روزی این کاکتوس‌های گزنده، زهرآگین و سمی و ضدبشری به «گل» بنشینند! از وزیر گرفته، تا روزی‌نامه‌نگار، و نویسنده‌ها و مضحکه‌نویس و فلسفه‌چی، در این جمع همه نوع لات‌ولوت می‌بینیم. این گروه «مقدس» خصوصاً شامل کسانی می‌شود که از صدقه سر حکومت اسلامی، و در همگامی و همکاری با جنایات این رژیم، «آردشان را بیخته و غربیل‌شان را آویخته» بودند! این «جماعت»، اکثراً همان‌ها هستند که در مقطع بعدی، یعنی «انتخابات» اخیر همگی به نفع جبهه «اصلاحات» موضع‌گیری کردند، و امروز نیز از حمایت گسترده مطبوعاتی و رسانه‌ای در غرب برخوردار شده‌اند.



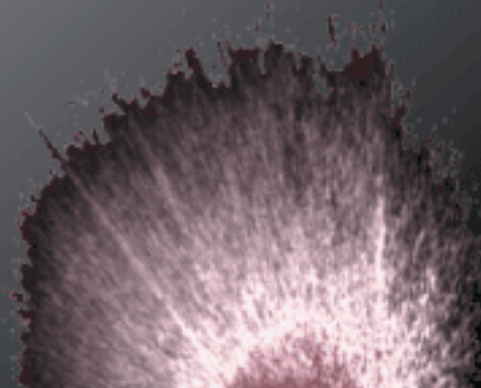
مشکل اساسی گروه به اصطلاح «اصلاح‌طلب» این نیست که چه سیاستی، چه مسیری و چه فلسفه‌نهایی و غائی‌ای بر جامعه ایران حاکم شود، اینان گله‌گران را مانند که به دنبال گوسفندی بجا مانده از گله‌اند. دیروز این عمل «مقدس» و «یارگیری» تحت نظارت مستقیم حکومت اسلامی در تهران امکانپذیر بود، در نتیجه اصلاح‌طلبان ساکنان «اماکن امن» حکومت در پایتخت جمکرانی‌ها بودند؛ امروز که دیگر چنین امکانی ندارند، به دست بوس اربابان جمکران در لندن و دیگر پایتخت‌های غرب آمده‌اند. خلاصه کلام اینان اعضاء واقعی و غیرقابل تغییر همان حزب معروف «باد» هستند؛ تنها مشکل‌شان این است که آنقدر بادبان‌شان را در «باد» انداختند که دیگر بادبان بینوا «پاره، پاره» شده. با این وجود حضور اینان در غرب و زمزمه هماهنگی اصلاح‌طلبان با «تمامی ایرانیان» در راه مبارزه بر علیه رژیم ولایت مطلقه فقیه را نمی‌باید زیرسیلی و بدون برخوردی پایه‌ای رها کرد.

اگر «اهداف» پایه‌ای و اساسی در راه مبارزه برای آزادی کشور از اهمیت کلیدی برخوردار است، اینکه چه گروه‌هایی بر محور این مبارزه متمرکز می‌شوند و چه اهدافی را نهایت امر دنبال می‌کنند، با در نظر گرفتن تجربه تاریخی معاصر به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد. تجمع اوباش «اصلاح‌طلب» در پایتخت‌های اروپای غربی و شهرهای پرجمعیت ایالات متحد اهداف بسیار متفاوتی دنبال می‌کنند، و در این خلاصه نمی‌توان تمامی جوانب آنرا کاوید. ولی همانطور که پیشتر در مطلبی آورده بودیم غرب در جستجوی مفری برای خروج از تله «اسلام عوام‌گرا» است. اسلام عوام‌گرا که تا دیروز چنته چپاول غرب را پر می‌کرد، امروز وبال‌گردنش شده، در نتیجه فراهم آوردن زمینه «نخبه‌نمائی» برای اوباش حکومت جمکران، که با تکیه بر دوره‌های به اصطلاح آموزشی در «ام. آی. تی» و دیگر آکادمی‌های دهان‌پرکن آغاز شده، قسمتی از همین طرح گسترده است. فوت کردن در آستین پاره‌مشتی اوباش و دلال بازار تحت عنوان «روشنفکر» اگر عملی نکوهیده باشد، امروز در همراه کردن امثال نوام چامسکی با اینان عملاً تبدیل به نوعی جنایت علیه ملت ایران شده.

قبلاً گفته بودیم که ساختار سیاسی در کشور ایران، بیشتر از آنچه بازتابی از نیازهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و مالی در داخل کشور باشد، تحت تأثیر نفوذ چشم‌گیر محافل مالی غرب تبدیل به انعکاسی از نیازهای محافل غربی شده، ولی در کمال تأسف همین اصول بالا بر فعالیت گروه‌های به اصطلاح «اوپوزیسیون» نیز سایه انداخته! اینان نیز علیرغم این اصل که دست‌شان از هر گونه اهرم سیاستگذاری کوتاه است، بجای برخورد اساسی با مانورهای احمقانه محافل سرمایه‌داری غرب و روشن کردن مواضع سیاسی خود، با پیروی از سیاست «هیس، هیس» نه تنها خود خفقان گرفته‌اند، که دیگران را نیز تشویق به سکوت می‌کنند! انتظار کودکانه این حضرات از سکوت در روند سیاستگذاری‌های غرب در

حال پس از این مقدمه طولانی به موضوع اصلی وبلاگ امروز باز می‌گردیم که در آغاز سخن، آن را بررسی «انحراف» در افکار عمومی ایرانیان خواندیم. از قضای روزگار «انحراف» کذا، امروز با تکیه بر عملیات همین گروه که بالاتر به آنان اشاره کردیم در حال شکل‌گیری است. نخست باید این اصل را مطرح کنیم که افراد وابسته به این گروه، به طور کلی فاقد یک نگرش «سیاسی - اجتماعی» هستند. اینان همان افرادی هستند که در کنف حمایت حکومت اسلامی عملاً به زور گوئی، سوءاستفاده از امکانات اجتماعی، فرهنگی، مالی و اقتصادی و نهایت امر قلدری و قلندری در برابر ملت ایران مشغول بوده‌اند. از این قماش افراد نمی‌توان انتظار برخورد «سیاسی - اجتماعی» داشت. اینان نوکران زور و زرانند، و اگر امروز به دامان اربابان واقعی‌شان در غرب پناه آورده‌اند فقط به این دلیل است که سیاست «مادر» دیگر امکان ندارد از اینان در محل مأموریت‌شان، یعنی در درگاهی بیت مقام‌معظم حمایت عملی صورت دهد.

از طرف دیگر، اگر اینان در ورق‌پاره‌هایی که هر از گاه بر صفحات اینترنت منتشر می‌کنند، گروهی از مزدوران و قسمتی از مزدوری حکومت اسلامی را به باد ناسزا و طعن و لعن می‌گیرند، نمی‌باید فریب سخنان‌شان را خورد، چرا که در عمل همکاران و بهره‌مندان از روند حاکم در حکومت اسلامی به شمار می‌روند. اینان کسانی را امروز به لعن و نفرین گرفته‌اند، که حامیان دیروزشان بودند؛ در نتیجه زمانی که حکومت اسلامی با «قدرت» کامل از این اوباش حمایت به عمل می‌آورد، به هیچ عنوان نقد و انتقادی در مورد حکومت و شیوه‌های حکومت از زبان اینان شنیده نمی‌شد. به طور مثال، زمانیکه کبک آقای خامنه‌ای خروس می‌خواند، هیچیک از حضرات اصلاح‌طلب ولایت مطلقه را از نظر فلسفی و تاریخی و حقوقی و غیره به زیر سؤال نمی‌برد. اینان حتی اگر با «ولایت شترگاوپلنگ» که به صراحت نسخه‌برداری از سلطنت استبدادی و استعماری در قالبی ملائی است، مخالفت می‌داشتند صدای‌شان را هیچکس نشنید! سر به کار خود داشتند و نان ولایت مطلقه فقیه را نیز سق می‌زدند؛ امروز فریادشان از این امر به آسمان بلند شده که دیگر گویا حضرت فقیه نمی‌تواند آب و دانه‌شان را در قفس طلائی به موقع توزیع کند!



ایران چیست؟ آیا این همان سکوت احمقانه‌ای نیست که طی غائله ۲۲ بهمن ۵۷ بر کل و جمیع محافل سیاسی ایران فروافتاد، تا در سایه آن پدیده‌ای به نام حمایت «یکصدا» از روح‌الله خمینی به سه دهه پوپولیسم ضدبشری و آخوندی بر ملت ایران تبدیل شود؟ انسان منصف نمی‌تواند این اصل را از نظر دور نگاه دارد که اگر دیروز «بی‌خبری» در میان کسانیکه «روشنفکران» سیاسی معرفی می‌شدند، فاجعه بر ملت ایران تحمیل کرد، این «بی‌خبری» امروز دیگر موضوعیت ندارد. امروز پس از گذشت تجربه هولناک پوپولیسم آخوندی، سکوت اینان فقط می‌تواند نشان از خیانت، خودفروختگی و نوکرمسلکی‌شان باشد.

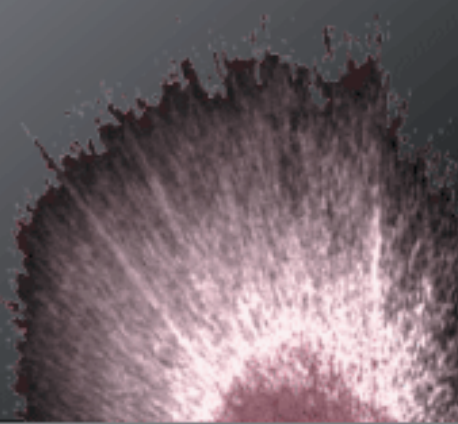
شاهد بودیم که آقای چامسکی فیلسوف «عقیده‌فروش» هیئت حاکمه ایالات متحد چگونه ظاهرسازی طولانی خود را کنار گذاشت، و عملاً در برابر دوربین خبرنگاران جهان از کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ که تحت نظارت فردوست و قره‌باغی و کارشناسان سازمان پیمان آتلانتیک شمالی بر ملت ایران تحمیل شد، همصدا با حزب توده و نهضت آزادی و سپاه پاسداران، و ... تحت عنوان «انقلاب» بزرگ ایران تجلیل به عمل آورد! البته قبل از این «تجلیل» همگامی خود را نیز با «دیی‌یر اکبر» - نامی که آقای «فیلسوف» به اکبر گنجی، پادوی منوچهر متکی در سفارتخانه حکومت اسلامی در آنکارا داده‌اند - در ایمیل کذائی‌شان به نمایش گذاشتند! ولی مخالفان این «گره‌رقصانی‌ها» در میان ایرانیان در برابر این توهین صریح به ملت ایران چه کردند؟ هیچ! در بهترین نمونه ممکن، گوشه آشپزخانه‌ها قایم شدند و زیرسبیل‌شان «غر» زدند!

مسلم بدانیم با این روحیه ضدایرانی که بر اوپوزیسیون حاکم شده، اگر آقای چامسکی بر تمام قد حضرات هم می‌شاشیدند، صدائی از کسی در نمی‌آمد. برای اطلاع کسانیکه نوکرمنشی را از هم اینک وسیله پیشرفت و ترقی تلقی کرده‌اند خبر بسیار بدی آورده‌ایم. این نوکرمسلکی اگر

در دربار پوسیده قاجار و پهلوی برای بعضی‌ها اسب و مهتر و نام و عنوان و نان تأمین کرد، و اگر در حکومت «نوکرپرور» ولایت فقیه وسیله «تقرب» به آقا امام‌زمان عنوان شد، در حکومت آینده ایران نمی‌تواند نقشی داشته باشد. ایران بالاجبار می‌باید از این خطوط قرمز «سیاسی - اجتماعی» عبور کند.

ملت ایران نمی‌تواند بپذیرد در جامعه‌ای که فقط مصطفی رحیمی از نظر حقوقی نظریه احمقانه جمهوری اسلامی - این نظریه اختراعی سازمان سیا را امثال بنی‌صدر و ابراهیم یزدی در دهان خمینی دیوانه انداخته بودند - به زیر سؤال برد، امروز افرادی از قماش شیرین عبادی که به قولی فدائی شاهنشاه آریامهر هم بودند، با تکیه بر حمایت محافل ماسونی سوئد و نروژ به نقد و تحلیل به اصطلاح «حقوقی» حکومت اسلامی بنشینند! این خاله‌زنک بی‌سروپا روزهایی که صدها ایرانی را «جمهوری» اسلامی به خاک و خون می‌انداخت و مصطفی رحیمی در سلول زندان بود، کجا تشریف داشتند، در لیفه کدام حجت‌الاسلام حبل‌المتین می‌جستند؟ راه دور نمی‌باید رفت، با شناختی که اینک از این «اسوه شهامت» داریم، ایشان طی دوره طولانی سرکوبی که ملت ایران متحمل شد، در عمل همان کاری را می‌کردند که در حکومت شاهنشاه آریامهرشان کرده بودند؛ پشت‌هم‌اندازی، پدرسوختگی، حساب‌سازی و لیسیدن کوه... صدها نفر از اوباش حکومت! اگر هم امروز وق‌وق‌هایی می‌زنند نه از روی اعتقاد به موضوعات و مسائل که فقط به دلیل دست به دست شدن «قلاده‌شان» است.

ما قبول نمی‌کنیم که چند «روشنفکر» خودبرانگیخته ایران نیز در این بزنگاه به هزار بهانه از عنوان کردن مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور طفره رفته، با اینکار مسئولیت فردای ایران را بر دوش اوباش حکومت اسلامی بیاندازند. امروز همانطور که شاهدیم، محافل غرب سعی وافر دارند تا اوباش «بزک» شده حکومت اسلامی از قماش پاسداران سابق، حتی آخوندها و آیات‌عظام را بار دیگر به میدان سیاست کشور بکشانند. برای غرب سیاست در ایران فقط با تکیه بر دو محور اساسی یعنی «اوباش» و «آخوند» می‌تواند شکل بگیرد. اگر کسانیکه امروز قادرند پای در میدان بررسی‌ها و تحلیل‌های عمیق و مشکل‌گشا بگذارند، ولی به پیروی از همان سیاست «هیس، هیس» معمول سکوت اختیار کرده‌اند، بدانند که نتیجه سکوت‌شان همان خواهد شد که در بهمن ۵۷ شد؛ یک فاجعه ملی. اینهمه با یک تفاوت کلی: اینبار دیگر نمی‌توانند «بی‌خبری» کذا را وسیله توجیه خیانت‌های‌شان کنند.



ما به عملیات سیاسی گروه اصلاح‌طلبان با نگرشی بسیار مشکوک برخورد می‌کنیم. و به عقیده ما «سر مار مرده را هم می‌باید به سنگ کوفت!» خلاصه‌مطلب این جماعت که خود را ظاهراً در وضعیت «بی‌خطر» قرار داده، از نظر ما آنقدرها هم نمی‌باید «بی‌خطر» تلقی شود. همانطور که بالاتر گفتیم، طی «انتخابات» اخیر این گروه در همراهی و همگامی کامل با نظام رسانه‌ای غرب یک پا در تهران داشت، و از طریق کوفتن بر نعل‌وارونه خود را در تضادی «ظاهری» با اهداف و آرمان‌های حکومت اسلامی در خارج و حتی داخل معرفی کرد! و این یک فریب بزرگ سیاسی بود، چرا که می‌دانیم امثال میرحسین موسوی هیچگاه، حتی در سخن‌پرانی‌های انتخاباتی و قول‌وقرارهای سرخرمن خود، پای از چارچوب انسان‌ستیز حکومت آخوندی بیرون نگذاشت. اینکه گروهی در خارج از کشور برای این فرد خودفروخته و جنایتکار اینچنین سینه چاک دهند و همراهان «جنبش سبز» بشوند، و در عین حال ادعای مخالفت با اصول حاکم بر حکومت ملائی و آخوندی و فروهسته اسلامی داشته باشند، به هیچ عنوان قابل قبول نیست. حق مطلب در مورد این گله گمشده که بر اساس تغییرات سیاسی اربابان حکومت جمکران، و در لیبیک به نیازهای استراتژیک جدید غرب در منطقه امروز «تبعیدی» شده، به هیچ عنوان تا به حال از طرف «تبعیدیان» واقعی ادا نشده است. مسئله‌ای که می‌تواند برای روزهای آینده، زمانیکه حرکت‌های سیاسی مخالف این حکومت در جنبش خواهد افتاد، مشکل‌آفرین شود.

راه دور نمی‌رویم، چرا که این «اشکال» از هم امروز نیز قابل تشخیص است. طی چند روز گذشته شاهد بودیم که تمامی «ابداعات اعتراضی» که از جانب نمایندگان وابسته به این «گروه مشخص» صورت گرفت، به دلیل حمایت رسانه‌های غرب در بوق و کرنا گذاشته شد. در صورتیکه هیچ گروه و شخصیتی خارج از این «جمع طراران» و همکاران حکومت اسلامی، «ابداعی» جهت مخالفت سبیلیک با این حکومت ارائه نداد، و اگر هم چنین ابداعی اصولاً وجود خارجی داشت، از طرف نظام رسانه‌ای مورد حمایت قرار نگرفت. اگر وضعیت بخواهد به همین صورت ادامه یابد تکلیف ایرانیان واقعا «روشن» است!

حکومت اسلامی با تکیه بر اوباش فرامرزی خود در خارج از کشور برای رسانه‌هایی که داخل را هم به تصرف خود در آورده‌اند «فضاسازی» می‌کند، و در داخل با فرستادن مردم پای صندوق‌های نکبت‌بار «رأی‌گیری» یک به یک نوکران جمکران را به ردای جناب ریاست جمهور ملبس کرده، از سوراخ بیرون می‌کشند! و این قضیه می‌تواند سال‌ها و سال‌ها ادامه یابد بدون آنکه آب از آب در دل حاکمان خونخوار جمکران تکان بخورد.

این سناریوئی است که به استنباط ما در کشوی میز سازمان‌های اطلاعاتی غرب قرار دارد. ولی کشور ایران طی چند ماه آینده به احتمال زیاد، و بر خلاف باورهای محافل غرب پای به میانه میدان خطرات و بحران‌های گسترده خواهد گذاشت. و جای تردید نیست که در چنین بزنگاهی سیاست‌های استعماری با تکیه بر مشتی آخوند و بچه‌آخوند و توده‌ای و داس‌الله قصد مصادره این مرحله سیاسی را نیز همچون دیگر مراحل تاریخی داشته باشند. به صراحت بگوئیم برای این محافل استعماری منفعت تغییرات در ایران به مراتب بیش از ایرانیان خواهد بود، در نتیجه «طبیعی» است که سرمایه‌گذاری‌شان در این تحولات گسترده‌تر هم باشد! ولی آنچه ما ایرانیان را از این سیاست‌ها جدا می‌کند، ارتباط اندام‌واری است که به عنوان یک ایرانی با کشورمان داریم. و اگر امروز این ارتباط به ارزش گذاشته نشود، و جلوی پیشروی و جفنگ‌بافی آیات‌عظام، حجج اسلام، پاسدار و توده‌ای و حاج‌بازاری را نگیریم، فردا در برابر تاریخ کشورمان سرافکننده خواهیم بود.

